

آگاهی طبقاتی و طبقه کارگر

رحمت خوشکدامن

موضع گیری در قبال این موضوع جایگاه هر گرایش فکری را در مبارزه طبقاتی مشخص خواهد کرد . طبیعی است که هر کس بر اساس درک و دیدگاه و خواستگاه طبقاتی اش به آن نگاه میکند و تلاش می نماید که بدان پاسخ گوید .

اهمیت این قضیه زمانی برجسته می شود ، که به این مهم توجه کنیم ، ما با یک اعتلای انقلابی همه جانبه در کشورمان روبرو هستیم ، که در طول مدت سی سال هیچگاه چنین نبوده است .

البته هستند افراد و گرایشات فکری و حزبی که چنین تصور می کنند . چنین مسائلی برای خودشان حل شده و همه چیز برای پیش روی طبقه کارگر آماده است . چنان اعتقاد راسخی به این امر دارند و چنین وانمودی کنند ، که طبقه کارگر ایران طبقه ای متشکل شده در حزب !!؟ خودش است . منظور اینان از طبقه کارگر ، خودشان هستند ، که در حزب خودشان سازماندهی شده اند . آنها چنین خیالی دارند ، که بنا م طبقه کارگر قدرت سیاسی را بگیرند . و به اصطلاح بهشت سوسیالیستی را برای کارگران به ارمغان بیاورند .

مارکس در هجدهم برومر می گوید : "هگل ، در جای ، بر این نکته انگشت گذاشته است که همه ی رویدادها و شخصیت های بزرگ تاریخ جهان ، به اصطلاح ، دوبار به صحنه می آیند ، ولی فراموش کرده است اضافه کند که بار اول به صورت تراژدی و بار دوم به صورت نمایش خنده دار..." (هجدهم برومر ..ترجمه باقر پرهام)

این آقایان سال 57 را بیاد می آورند و چنین تصور می کنند ، وقتی که خمینی توانست ، چرا که خود نتوانند . بی جهت نیست که فکر می کنند ، همه چیز مهیاست و تنها مانده که در یک مسابقه پشت آقای موسوی را به خاک بمانند ، آنوقت همه چیز حل خواهد شد . آنها به فکر قبضه کردن قدرت برای خود هستند . آنها در ذهنیات و تخیلات خود بسر می برند .

حال آنکه واقعیت چیزی دیگری است . ما در شرایط کشورمان با طبقه کرگری روبرو هستیم ، که هنوز در ابتدای راه است . و هنوز بطور پراکنده در جنبش توده ای حضور دارد . و در اعتلای کنونی جنبش به صورت یک طبقه وارد میدان نیامده است . طبیعی می باشد اگر در روند مبارزات کنونی ، نتواند به حداقل آگاهی و تشکل دست یابد ، نخواهد توانست در جنبش کنونی نقش مؤثری داشته باشد . از اینروست که جدا از سروصدهای که بعضی از گرایشات فکری ایجاد کرده اند ، باید هر کدام از ما

سهم خود را در روشنای بخشیدن به این راه ایفاء نمائیم . تا شاید طبقه کارگر ایران بتواند خود را بصورت یک طبقه متشکل سازمان دهد .

آگاهی طبقاتی چیست و طبقه کارگر چگونه به آن دست می یابد ؟

در نظام سرمایه داری طبقه کارگر در مبارزه مستقیم با سرمایه دار قرار دارد . در این کشاکش ، صاحبان وسایل تولید - سرمایه دار - تمام تلاششان بر آن است ، که همه چیز را به نفع خود تمام کنند . آنها تلاش می کنند ، حتی تا جائیکه مقدور است به کارگران مزد کمتری پرداخت نمایند ، تا بلکه بتوانند سود بیشتری را نصیب خود گردانند . طبقه کارگر نیز از آنجائیکه تنها با فروش نیروی کار امرار معاش می کند ، تمام تلاشش بر این است که آنرا به قیمت مناسب و بهتری به فروش برساند ، تا مزد بیشتری از کاری که انجام می دهد دریافت کند . چراکه مزدی که سرمایه دار از بابت خرید نیروی کارش به او پرداخت می کند ، آنقدر ناچیز است ، که به سختی می تواند ، مایحتاج اولیه زندگی اش را برآورده سازد . از همین جا برای بدست آوردن مزد بهتر با سرمایه دار درگیر می شود . و از همین جاست که مبارزه این دو طبقه اجتماعی شروع می شود . چنین مبارزه ای از زمان زایش سرمایه وجود داشته و در سراسر تاریخ مبارزاتی این دو، گاهی در پائین ترین مرحله خود و گاهی نیز در بالاترین مرحله اش جریان داشته است . آنچه مسلم است ، وجود دائمی این مبارزه بوده است .

کارگران در جریان عمل مبارزاتی در می یابند ، که طبقه سرمایه دار در نقطه مقابل شان قرار دارد . و در می یابند که با هم در یک ظرف نمی گنجند . و نیز در می یابند که برای بدست آوردن خواسته هایشان باید بر علیه سرمایه دست به مبارزه بزنند .

به مرور زمان براساس تجربه مبارزاتی پی می برند ، که از طریق حرکت های جمعی می توانند ، خواسته هایشان را به سرمایه دار تحمیل کنند . پی می برند که آنچه برای سرمایه مقدس است ، سود و سود بیشتر است . و پی می برند که اگر توجهی نیز به آنها می شود به علت اجبار و قرار گرفتن در وضعیتی که غیر از این راه دیگری برای سرمایه وجود ندارد . کارگران در جریان عمل مبارزاتی در می یابند که باید بطور جمعی عمل کنند . از همین جاست که در بین کارگران ضرورت متشکل شدن مطرح میگردد و تلاش می نمایند که تشکل های خود را بوجود آورند . از تشکل های صنفی - اقتصادی شروع می کنند . در جریان مبارزه و تجربه مشخص خود بدین نتیجه می رسند ، تا زمانیکه در چهارچوب مسائل صنفی - اقتصادی مبارزه می کنند ، تنها می توانند مرحمی بر زخمهایشان بگذارند . و به بعضی از خواسته های صنفی - اقتصادی شان دست یابند . و آن هم با وجود آمدن هر بحران اقتصادی که جزء ذات سرمایه است ، مجدداً به اعماق جامعه پرتاب می شوند . آنها در می یابند

برای اینکه هر باره چنین وضعیتی پیدا نکنند ، باید گامی از تشکل های موجود فراتر روند و تشکل های سیاسی - طبقاتی خود را بوجود آورند . آنها تلاش می کنند که برای رویارویی با سرمایه دار ، نمایندگان سیاسی خود را سازمان دهند . از همین جاست که در بین کارگران ضرورت متشکل شدن در حزب کارگری بوجود می آید .

در یک کلام کارگران در جریان عمل مبارزاتی در می یابند که راه دیگری غیر از این برایشان وجود ندارد و آن اینکه باید طبقه سرمایه دار را از بین ببرند و خود را بصورت طبقه متشکل در قدرت سیاسی سازمان دهند . از اینرو بود که کارل مارکس چنین اعتقادی داشت که طبقه کارگر در مبارزه با سرمایه دار به آگاهی طبقاتی دست می یابد . او این موضوع را چنین توضیح می دهد : " .. کارگران مراحل گوناگونی را از رشد و تکامل از سر می گذرانند . پیکار او با سرمایه دار از هنگام زایش او آغاز می شود . ابتدا کارگران منفرد ، سپس کارگران یک کارخانه و آن گاه کارگران یک رشته ی تولیدی در یک منطقه ، مبارزه بابرژواهای منفردی که مستقیماً آن ها را استثمار می کنند پی می گیرند: کارگران در این مرحله هنوز توده نامنسجمی را تشکیل می دهند ، که در سراسر کشور پراکنده ، و در اثر رقابت با یکدیگر متفرق هستند اما با رشد صنعت ، نه تنها شمار کارگران افزایش می یابد ، بلکه توده های انبوه آن متمرکز می شوند ، قدرت آنها فزونی می گیرد و این قدرت را بیشتر حس می کنند درگیری های فردی میان کارگران و بورژواها رفته رفته خصلت درگیری میان دو طبقه را به خود می گیرد . کارگران ائتلاف های (اتحادیه های کارگری) برضد بورژوازی تشکیل می دهند و برای حفظ سطح دستمزد ها ی خود گرد هم می آیند . انجمن های دائمی بر پا می کنند . تا از قبل آمادگی های لازم را برای این برخوردهای اتفاقی داشته باشند ، این جا و آنجا درگیری ها به شورش بدل می شود بهبود وسایل ارتباطی که خود آفریده صنعت جدید است ... به شکل گرفتن این اتحاد یاری می رساند . مبارزات محلی متعدد ... به صورت مبارزه طبقاتی در سطح ملی متمرکز می گردد (مانیفست ... مارکس و انگلس .. ترجمه حسن مرتضوی 286...)

از همین لحظه است که کارگران بصورت یک طبقه در مقابل سرمایه دار قرار می گیرند .

تمام مسیری را که کارل مارکس ترسیم کرده ، حاکی از آن می باشد ، که طبقه کارگر خود از طریق مبارزه طبقاتی ، به آگاهی طبقاتی (سوسیالیستی) دست می یابد و خود را متشکل می کند . حتی در مرز بندی با گرایشات بیرون از جنبش کارگری که چنین خیالی داشتند که نقش ناجی طبقه کارگر را بازی کنند ، می افزاید : " رهائی طبقه کارگر ، تنها بدست خود طبقه کارگر ممکن است . " با گفتن این موضوع کارل مارکس اولاً می خواست این را بیان دارد که طبقه کارگر توانای فعالیت مستقل را دارا

می باشد و تداوم آن به فراسوی وجود طبقات و استنثار منتهی خواهد شد . دوماً هدف طبقه کارگر نابودی نظام سرمایه داری و برقراری جامعه سوسیالیستی می باشد ، که این از طریق فعالیت مستقل خودشان مقدور می باشد . و چنین چیزی نمی تواند از طریق برنامه های خیرخواهانه اصلاح طلبان عملی گردد .

آیا تمام کارگران با هم میتوانند به چنین چیزی برسند ؟ پرواضح است که چنین چیزی ممکن نیست .

در جریان مبارزه ، بخشی دربین کارگران شکل می گیرد ، که آگاه تر از بقیه کارگران می باشند ، که ما آنها را کارگران پیشرو می نامیم . آنها بعنوان پیشاهنگان کارگری بوجود می آیند و نقش راهبری کارگران را بعهده می گیرند . آنها هستند که موفق می شوند حزب کارگری را بوجود آورند . و آنرا در خدمت سازماندهی کل طبقه کارگر بکار گیرند .

این مسیری است که کارگران طی می کنند .

چه موانعی برسر راه طبقه کارگر موجود است ؟

از آنجائیکه درنظام سرمایه داری غیر از دوطبقه اصلی، طبقات و اقشاردیگری نیز وجود دارند . باید روشن گردد که این طبقات و اقشار در کجای مبارزه طبقاتی قرار دارند ؟

آنها وضعیت های متفاوتی پیدا می کنند و مسیر های متفاوتی طی می کنند . بعضی از آنها حزب و سازمان خودشان را تشکیل می دهند ، و به دسته های متعددی تقسیم می شوند . هر دسته ای بنا به موقع طبقاتی شان ، نامی برای حزب شان می یابند و با پلاتفرم مشخصی به میدان مبارزه می آیند . غالب آنها در کنار طبقه بورژوا قرار می گیرند و عده ای دیگر نیز برآنند تا طبقه کارگر را درحزب و سازمان خودشان که تشکیل دادند ، متشکل کنند . واز نیرو و قدرت طبقه کارگر برای رسیدن به اهداف و خواسته های خود سود جویند . آنها در غیاب کارگران و بدون آنها دست به ایجاد انواع و اقسام به اصطلاح حزب کارگری می زنند . و نیزادعا می کنند ، که طبقه کارگر خود را در حزب خودش متشکل کرده است . منظورشان از طبقه کارگر ، خودشان هستند . بی جهت نیست ، که اگر از اینها سؤال کنید ، که چند درصد از اعضای شان از کارگران تشکیل شده است . پاسخ آنان بلاجبار صفر درصد است . و اگر بطور اتفاقی یکی و دو نفری دربین شان یافت می شود ، بدین مفهوم نیست که برنامه شان درخدمت طبقه کارگراست ، بلکه تنها از آن تعداد کارگر بعنوان تابلو تبلیغاتی خود استفاده می کنند این موضوع خصوصاً در بین نیروهای وطنی مان بیشتر دیده می شود . آنها فکر می کنند ، که هرچه بیشتر خود را کارگری بنامند ، تعهد خود را بیشتر به طبقه کارگر نشان می دهند و می توانند ، در بین

آنها بیشتر جا باز کنند و نیرو و عناصر بیشتری از آنها را به طرف حزب خود جذب کنند . و از این طریق رقیبان ، که آنها نیز مشابه او عمل می کنند از میدان بدر کنند . آنها کارگری بودن خود را تا این سطح می فهمند و چنین می خواهند به کارگران بقبولانند ، که برنامه سیاسی شان در خدمت کارگران است . ولی با دیدن عمل کردشان می توان دریافت ، که آنها از طبقه کارگر به عنوان یک سکوی پرش می خواهند استفاده کنند . آنها مقصدشان این نیست که کارگران را به صورت طبقه ای متشکل در قدرت سازمان دهند ، بلکه می خواهند کارگران را به حزب خود جذب کنند و خودشان قدرت سیاسی را در دست گیرند . از اینروست که خیلی از اینها همین اکنون خودشان را رهبران طبیعی جنبش کمونیستی و کارگری ایران می دانند .

دسته دیگر از این اقشار و طبقات که در واقع ایدلوج های بورژوا هستند ، از لحاظ نظری جنبش تاریخی را در کلیت خود درک کرده اند و جانب طبقه کارگر را می گیرند و به حزب طبقه کارگر می پیوندند . اینها در عین حال که می توانند در حزب کارگری نقش موثر و مهمی داشته باشند ، همچنین می توانند انواع واقسام گرایشات غیر کارگری را با خود به درون طبقه کارگر بیاورند و آنها را به زاینده بورژوازی تبدیل کنند . با چنین گرایشات تنها زمانی می توان مقابله نمود که در حزب کارگری بتوانیم دموکراسی حزبی را سازماندهی کنیم . این امر باعث می گردد ، که گرایشات متفاوت در درون حزب کارگری بتوانند آزادانه نظرات همدیگر را نقد کنند و مسیر آن را روشن تر گردانند .

البته ممکن است ، که در بین کارگران نیز احزاب کارگری متفاوتی بوجود آید و از آنجائیکه یک طبقه جدا از جامعه و در فضای بین سیارات نیست که وجودیت دارد ، طبیعی است که بسته به دوری و نزدیکی به طبقات و اقشار دیگر جامعه در بین آنها نیز تفاوت نظری ایجاد شود و بر این مبنا احزاب کارگری متفاوتی شکل بگیرد . و این موضوع بر مشکل طبقه کارگر می افزاید . چنانکه کارل مارکس در این باره می گید : " تشکل پرولتاریا بصورت طبقه و در نتیجه به صورت حزب سیاسی دمام در اثر رقابت میان خود کارگران گسیخته می شود . اما این تشکل بار دیگر قوی تر ، مستحکم تر و نیرومندتر سر بر می آورد .." (از همانجا)

ولی در بین این احزاب می توان نقطه مشترکی یافت که در احزاب غیر کارگری که ادعای کارگری بودن می کنند یافت نمی شود و آن اینکه تمامشان خواهان سازماندهی پرولتاریا به صورت طبقه ای متشکل در قدرت سیاسی هستند . و این با چیزی که احزاب و سازمانهای غیر کارگری که نام کارگر را بر خود گذاشته اند فرق دارد . مثلاً همین مخرج مشترکی که در رابطه با احزاب کارگری می توان یافت ، در رابطه با آنها نمی توان یافت . و همین امر باعث می شود که این احزاب و سازمانها هیچگاه

نتوانند ، حتی یک قدم بسوی وحدت و یکی شدن بردارند . چرا که هدفشان چنانکه گفتم چیز دیگری است . و آن سازماندهی فرقه و قدرت خودشان است .

باتوجه این توضیح می بینیم که طبقه کارگر از یک سو در جریان پراتیک مبارزاتی به آگاهی طبقاتی دست می یابد و از سوی دیگر وضعیت افشاروطبقات دیگر چنان است که مدام طبقه کارگر را تعدید می کنند و می خواهند او را به کجراه بکشند . طبقه کارگر در مبارزه با تمام انحرافات موجود سلاهی جز دموکراسی و مبارزه نظری ندارد .

نظر مخالف این نظر چیست ؟

تا اینجا توضیح دادم ، که کارگران در جریان مبارزه به آگاهی سوسیالیستی دست می یابند . و نیز توضیح دادم که با چه موانع و مشکلاتی روبرو هستند . حال ببینیم که نظرات مخالف چه می گویند .

از همان اواخر قرن نوزدهم گرایشی در درون جنبش کارگری و کمونیستی شکل می گیرد و چنین می گفت ... " آگاهی طبقاتی از بیرون به درون جنبش کارگری برده می شد ... "

بزرگترین نظریه پردازان جنبش کارگری و کمونیستی در آن مقطع (یعنی اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم) چنین اعتقادی داشتند . ابتدا از طریق مارکسیستهای اتریشی و بعدها از طرف کارل کائوتسکی رهبرین المل دوم و نیز سرآخر از سوی لنین در مبارزه با اکونومیستهای روسی بکار برده می شود . که در واقع این نظریه بنام لنین در جنبش کارگری ثبت می شود .

دلایل این نظر :

1- سرمایه داری از یک سو قدرت سیاسی را در اختیار دارد و این بدین مفهوم است ، که تمام رسانه های تبلیغاتی و ترویجی در اختیار آنهاست . و می تواند با امکاناتی که دارند ، همه ی چیز های مطلوب را برای خودشان سازمان دهند . و طبقه کارگر را به سمت خودشان بکشند . در حالی که کارگران فاقد چنین امکاناتی هستند ، وضعیت و موقعیت شان در نظام سرمایه داری طوری است ، که بیشتر برای بهبود شرایط کار و زندگی مبارزه می کنند .

2- سرمایه داری در بطن جامعه از نظر اقتصادی ریشه می دواند و به مرحله ای می رسد که روبنای سیاسی خود را طلب می کند . که با تکان کوچکی می تواند به این مقصد برسد . چرا که همه چیز مهیا و آماده است . حال آنکه طبقه کارگر از چنین موقعیتی بر خوردار نیست . طبقه کارگر ابتدا باید قدرت سیاسی را در دست بگیرد و سپس برای ساختن جامعه سوسیالیستی گام بردارد . و این بدین مفهوم

است، که در چنین موقعیت و وضعیتی نقش عوامل ذهنی و آگاهی چند برابر می شود. و طبقه کارگر نمی تواند خودش بطور خود بخودی به آن دست یابد.

3- مگر نه این است که تئوریسین های کارگران، غالباً از روشنفکران بورژوا بوده است.

در ظاهر چنین بنظر می رسد، که همه چیز برفوق مراد این نظر می باشد. و آنچه که ملموس نیز می باشد همین دلایلی است که این نظر ارائه می دهد. از خود لنین و کارل کائوتسکی بشنوید: "گفتیم که آگاهی سوسیال دموکرات در کارگران اصولاً نمی توانست وجود داشته باشد. این آگاهی فقط از خارج محیط کارگری میتوانست بدان محیط برده شود. تاریخ تمام کشورها گواه برآن است که طبقه کارگرتنها با نیروی خودش به چیزی جز به آگاهی تریونیونی نیستی یعنی اعتقاد به ضرورت گرد آمدن در اتحادیه ها و مبارزه با کارفرمایان و واداشتن دولت ها به وضع این یا آن قانون مورد نیاز کارگران و غیره، نمی تواند برسد. ولی آموزش سوسیالیسم زاینده آن تئوری های فلسفی، تاریخی و اقتصادی است، که نمایندگان با سواد طبقات توانگر یعنی روشنفکران تدوین کرده اند. بنیاد گذاران سوسیالیسم علمی عصر ما - مارکس و انگلس - خودشان هم، از نظر وضع اجتماعی، به روشنفکران بورژوا تعلق داشتند. در روسیه نیز به همین گونه، آموزش تئوریک سوسیال دموکراسی کاملاً مستقل از رشد خود انگیخته جنبش کارگری و بصورت نتیجه طبیعی و ناگزیر سیر تکامل اندیشه در محیط روشنفکران انقلابی سوسیالیست پدید آمده است.. (ص 48 مجموعه آثار ترجمه پورهرمزبان).....

لنین در اثبات این نظر از کائوتسکی که در آن موقع در رابطه با برنامه سوسیال دموکراتهای اتریش و اختلافات درونی آنها موضع گیری کرده بود نقل و قول می آورد و آن اینکه: "...هر قدر رشد سرمایه داری شمار پرولتاریا را زیادتیر میکند، همانقدر هم پرولتاریا بیشتر مجبور می شود و امکان می یابد علیه سرمایه داری به مبارزه بر خیزد. پرولتاریا بدین نکته آگاهی می یابد که سوسیالیسم امریست ممکن و لازم. در چنین رابطه ای آگاهی سوسیالیستی نتیجه الزامی مستقیم مبارزه طبقاتی پرولتاریا بنظر می آید. ولی این نظر بکلی نادرست است... آگاهی سوسیالیستی امروزین فقط بر بنیاد شناخت ژرف علمی می تواند پدید آید. در واقعیت امر علم اقتصاد امروزین به همان اندازه برای تولید سوسیالیستی ضروریست که مثلاً تکنیک امروزین، و پرولتاریا با وجود تمام میل خود نمی تواند نه این و نه آن را خلق کند، هر دوی آنها از روند اجتماعی امروزین پدید می آیند، حامل علم نیز پرولتاریا نیست، بلکه روشنفکران بورژوایی هستند... بدین سان آگاهی سوسیالیستی عنصری است که از بیرون وارد مبارزه طبقاتی شده است. نه اینکه بطور طبیعی و خود انگیخته از آن پدید آمده باشد. با توجه به همین نکته بود که برنامه پیشین هاینفلد با حقانیت کامل خاطر نشان می ساخت که وظیفه

سوسیال دموکراسی اینست که پرولتاریا را به وضع ورسالت خویش آگاه سازد . اگر این آگاهی خود بخود از مبارزه طبقاتی پدید می آید ، دیگر نیازی به این کار نمی بوده(ص 51 همان کتاب)....

لنین پس از این نقل و قول با قاطعیت تمام می افزاید ، حال که ایدئولوژی مستقلی که توسط خود توده های کارگری در جریان خود جنبش آنان طرح ریزی شده باشد ، نمی تواند سخنی در میان باشد . مسئله فقط بدینسان می تواند مطرح باشد : یا ایدئولوژی بورژوازی و یا ایدئولوژی سوسیالیستی . میان این دو چیزی وجود ندارد بدین جهت هر گونه کم بها دادن به ایدئولوژی سوسیالیستی و هر گونه دوری جستن از آن معنایش تقویت ایدئولوژی بورژوایی است (همانجا ..)

اشتباهات این نظر چیست ؟

1-اولین نکته ای که این تئوری در نظر نمی گیرد اینست ، که حزب را از طبقه جدا می کند و آنرا چیزی بر فراز آن می بیند . واین بر خلاف نظر کارل مارکس است . اوحزب کارگری را بخشی از طبقه کارگر می دید ، در واقع از آنها بعنوان لایه های آگاه وپیشرو طبقه کارگر یاد میکرد . و وظیفه این لایه های آگاه را چنین تئوریزه می کرد که کل طبقه کارگر را در سازمانهای صنفی – اقتصادی و سیاسی اش متشکل سازد . اگر حزب کارگری را بخشی از طبقه کارگر می دانیم و چنین اعتقادی داریم که رسالتش سازماندهی طبقه کارگر برای قدرت سیاسی است ، دیگر لزومی ندارد که چنین بگوئیم که روشنفکرانی که در حزب کارگری متشکل شده اند ، روشنفکران بورژوا هستند و چنین ادعای داشته باشیم که آنها رسالتشان بردن آگاهی بدرون پرولتاریا می باشد . ونیز وظیفه طبقه کارگر پیروی کردن از تئوری آنان . این نظر در نمی یابد که تئوری از شرایط عینی بر می خیزد ودر عین حال آنرا تغیر می دهد . بدین معنی که لایه های پیشرو طبقه کارگر با خود طبقه کارگر رابطه تنگاتنگی دارد و در عین حال که برآن تاثیر می گذارد ، در عین حال از آن تاثیر نیز می گیرد . این نظر طبقه کارگر را به دو بخش جدا از هم تقسیم می کند و یکی را برتر از دیگری می داند و رابطه پویا وزنده ودر حال حرکت وتحول دائمی ایندو در نظر نمی گیرد .

این نظر نمی بیند که بعضی از اید لوگ های بورژوا از لحاظ نظری جنبش تاریخی را در کلیت خود درک می کنند وبه طرف طبقه کارگر می آیند و به حزب کارگری می پیوندند . و از زمانی که به حزب پیوستند ، مفهوم مش آن است که دیگر نمی توان از آنان به عنوان روشنفکران بورژوا نام برد . چرا که آنها منافع طبقاتی خود را رها کرده اند و به منافع طبقاتی پرولتاریا پیوستند این چیزی است که این نظر نمی بیند . او منشأ آنها را می بیند ، نه وضعیت کنونی که آنها درآن قرار دارند . از اینروست که کائوتسکی می گوید:" حامل علم نیز پرولتاریا نیست، بلکه روشنفکران بورژوایی هستند.

2- نکته دوم اینکه این نظر آگاهی سوسیالیستی را بصورت یک ایدئولوژی می بیند ، که از سوی روشنفکران بورژوا ساخته و پرداخته شده است . تنها کافی است که توسط آنها به درون جنبش کارگری برده شود و آنگاه همه مشکلات حل خواهد شد . و در نمی یابد که آگاهی طبقاتی و سوسیالیستی از مبارزات زنده طبقه کارگر بر می خیزد و می تواند متناسب با شرایط تغیر کند و چیز ثابت و از پیش مشخص شده ای نیست ، بصورت علمی باید با آن برخورد کرد .

3- نکته سوم اینکه این نظر آگاهی سوسیالیستی و طبقاتی را در این حد می بینید ، که کارگران تا حد بینش مارکسیستی ارتقاء یابند و سوسیالیسم علمی مارکس را درک کنند . بی جهت نبود که تا چندین سال قبل یکی از معیارهای عضوگیری در سازمان های چپ ایران ، پذیرش مارکسیسم – لنینیسم بوده است اگر بر اساس این درک پیش رویم ، تنها درصد بسیار کمی از کارگران می توانند به این تئوری مجهز شوند . بقیه حتی تا رسیدن به فاز بالای جامعه کمونیستی نیز به آن دست نخواهند یافت .

بنابراین آگاهی طبقاتی و سوسیالیستی همانطور که در بالا توضیح داده شد ، آن است که کارگران به ضرورت مبارزه بر علیه سرمایه و نابودی آن و برقراری حکومت کارگری دست یابند . و این چیز شدنی است و قابل دست رسی . در این راه تمام کارگران با اعتقادات جورواجور می توانند شرکت کنند و چیزی محدود به کمونیست ها نیست . چرا که هدف فوری کمونیستها به قول کارل مارکس .. " همان هدفی است که تمام احزاب پرولتری در پی آن هستند : تشکل پرولتاریا به صورت طبقه ، برانداختن سلطه بورژوازی ، تصرف قدرت سیاسی به دست پرولتاریا .. " (از همان کتاب ص 292...)

و نیز برای روشنتر شدن بیشتر ، من این قسمت از مانیفست را که توضیح می دهد کمونیستها چه مناسباتی با سایر احزاب کارگری دارند را نیز در اینجا نقل می کنم ... : " کمونیست ها حزب جداگانه ای را در مقابل سایر احزاب کارگری تشکیل نمی دهند .

آن ها اصول فرقه گرایانه ای مطرح نمی کنند که بخواهند بر اساس آن جنبش پرولتری را شکل دهند و به [مورد نظر خود] در آورند .

وجه تمایز کمونیستها از سایر احزاب کارگری فقط در آن است که :

1) در مبارزات ملی پرولترهای کشورهای گوناگون منافع مشترک تمام پرولتاریا ، که مستقل از ملیت می باشد ، متذکر می شوند و در راس امور قرار می دهند . 2) در مراحل گوناگون تحولاتی که مبارزه طبقه کارگر با بورژوازی باید از آن عبور کند ، همواره و همه جا منافع کل جنبش را نمایندگی میکنند .

ینابراین ، کمونیستها از یک سو ، در عرصهٔ عمل ، پیشروترین و قاطع ترین بخش احزاب کارگری در تمام کشورها هستند ، بخشی که سایر احزاب رابه پیش می راند و ، از سوی دیگر ، در عرصهٔ نظر برتری آن ها بر بقیهٔ تودهٔ عظیم پرولتاریا در آن است که از سیر جنبش پرولتری ، شرایط و پیامدهای عام ونهایی آن درک روشنی دارند ... " (از همان کتاب)

4 - نکته آخر اینکه این نظر در نهایت از کارگران بعنوان سکوی پرش می خواهد استفاده کند و عملاً صلاحیت حکومت کردن را در او نمی بیند وبجای سازماندهی حکومت کارگری ، حکومت خودش را می خواهد سازمان دهد . این نظر به نوعی به تئوری های سوسیالیستی ما قبل سوسیالیسم علمی کارل مارکس فصل است .

1388 / آذرماه/4

25/11/2009